مهرداد قیومی[1]

آداب صَناعات

آداب‌نامه‌های مشق در مقام منابع تاریخ هنر ایران

متون تاریخ دیگر

در فرهنگ اسلامی، متنهایی در حوزه‌های گوناگون پدید آمده است که کار آنها راهنمایی در کسب ملکات نفسانی در هر حوزه است. این متنها را «ادب» می‌خوانند. در برخی از صناعات و هنرها، «ادب»هایی نوشته و در برخی دیگر ننوشته‌اند. رساله‌های ادب متضمن آداب معنوی و مادی، ظاهری و باطنی هنرهاست. از آنجا که همهٔ هنرهای ایرانی مظاهر فرهنگ ایرانی‌اند، از آداب یک هنر می‌توان به می‌توان به هنری دیگر، که آداب مکتوب ندارد، راه برد. نمونه‌ای از اینها رسالهٔ *آداب المشق* باباشاه اصفهانی (منسوب به میرعماد) است. در این رسالهٔ موجز و پرمایه، ادب نفس با ادب درس، حال درونی خطاط با شیوه‌های قلم گرفتن و شکل و ترکیب حروف، ذهن خوشنویس و کاغذی که بر آن می‌نویسد، به هم درآمیخته است. با عنایت به این ویژگی، که در دیگر رساله‌های ادب مشق نیز کمابیش یافت می‌شود، می‌توان به گرایش غالب در تعلیم دیگر هنرها و صناعتها راه برد؛ و نیز دیدگاهها، شیوه‌های آموزش، طبقات اصناف، نسبت عمل هنری با سلوک معنوی و مانند اینها را دریافت. از این رو، اگر باور داشته باشیم که تاریخ ایرانی هنر ایران آن‌گاه نوشته می‌شود که به فرهنگ ایرانی از درون بنگریم، این رساله‌ها را از منابع تاریخ هنر ایران خواهیم شمرد.

بدان که زینت و زیب همهٔ امور دینی و دنیایی متعلق به آداب آن است و هر مقامی را از مقامات اصناف خلق ادبی است.

ابوالحسن هجویری، *کشف المحجوب*

هر کاری را ادب آن کار بباید تا آن کار تمام شود.

ابوعلی بلعمی، *تاریخ بلعمی*

شناخت تاریخ هنر ایران منحصر به شناخت آثار تاریخی هنرها نیست. آثار تاریخی را انسانهایی با اندیشه‌ها و احوالی در دل جامعه‌ای پدید آورده‌اند. بررسی و تحلیل صوری آثار تاریخی هنر ایران، بررسی آن آثار در سیاق اجتماعی و فرهنگی، شناخت زندگی و سرگذشت هنرمندان، هر یک وجوهی از تاریخ هنر ایران را آشکار می‌کند. اما بررسی تاریخ هنر ایران آن‌گاه جامع است که در آن، علاوه بر اینها، اندیشه‌های افراد و جوامع پدیدآورندهٔ آثار، طبقات هنرها و اهل هنر و روابط مادی و معنوی آنان، نسبت صورتهای هنری با فرهنگ، و به سخن دیگر، معنای صور هنری منظور شود.

معروف است که در فرهنگهای قرون وسطا، از جمله فرهنگ اسلامی و ایرانی، مکتوباتی در مباحث نظری هنر و هر امر دیگری دالّ بر روابط میان اندیشه و حرفه و روابط حرفه‌های هنری با هم پدید نیامده است. این سخن از جهتی صحیح است و آن اینکه در این فرهنگها مکتوباتی در این حوزه‌ها مطابق فهم و طبقه‌بندی مدرن فراهم نیامده است. اما اگر به این فرهنگها از منظری نزدیک‌تر و همدلانه‌تر بنگریم، اندیشه‌های مرتبط را در جاهایی نابیوسیده می‌یابیم.

انواع هنرها، یا به اصطلاحِ فرهنگ اسلامی «صَناعت»ها، هریک مراتبی دارد. در هر صناعت، نوشتن در برخی از مراتب متداول و در برخی دیگر از مراتب نامتداول بوده است. مراتب صناعات از نظر ارتباطشان با نوشتن یکسان نبوده‌اند و نمی‌توان میان صناعات یا هنرهای گوناگون از نظر نوشتنی بودن تناظر برقرار کرد. این وضعْ امکانی بزرگ در اختیار محقق تاریخ هنر ایران می‌گذارد: می‌توان از نوشته‌های مربوط به مرتبه‌ای در یک هنر به معنای مرتبهٔ نظیر آن در هنری دیگر راه برد که نوشته در آن معمول نبوده است. مثلاً هندسه و حساب و محاسبات مربوط به سازه و مانند آن مرتبه‌ای

از مجموعهٔ معرفتهای مرتبط با معماری است که نوشتن در آن معمول بوده، اما نوشتن در مرتبهٔ طرّاحی معماری یا فنونی چون کاربندی و کاشی‌کاری نامعمول بوده است. در نقاشی، نوشتن در طرح‌اندازی کلی نادر و نوشتن در فنون رنگ و قلم متداول بوده است. در هنر مادر در سرزمینهای اسلامی، یعنی خوشنویسی، گویی نوشتن در همهٔ مراتب، از مراتب باطنی تا ظاهری، از دیرباز رواج داشته است. استادان خوشنویسی گاهی رساله‌هایی برای راهنمایی خوشنویسان در مراتب گوناگون این هنر می‌پرداختند.

اما منبع مطالعهٔ این وجوه در هنر اسلامی ایران منحصر به متونی نیست که برای هنرها یا صناعات پدید آمده است. مظاهر فرهنگ اسلامی ایران منحصر به انواع صناعات نیست؛ این فرهنگ مظاهر دیگری هم داشته که از آثار مربوط به آنها نیز می‌توان به این فرهنگ و از آنجا به مبادی هنرها راه برد. از جملهٔ این مظاهر، علوم و معرفتها و فنون گوناگون است. این مظاهر نیز مکتوباتی دارد که بسیاری از آنها منابعی ارزنده برای شناخت فرهنگ ایرانی است. کثیری از این علوم و معارف با آنکه مطابق تعریف امروزی «هنر» نیست، در دسته‌بندی کلی فرهنگ اسلامی «صناعت» شمرده می‌شود؛ به سخن دیگر، از این نظر با هنرها در یک رده قرار می‌گیرد. علاوه بر هنرهایی چون خوشنویسی، برای این صناعتها هم متونی پدید آمده است. برخی از این متون را برای راهنمایی هنرورزان در کسب ملکات لازم برای فن یا صناعتی خاص نوشته‌اند و بدانها عموماً «ادب» یا «آداب» می‌گویند. هدف از این مقاله بررسی مفصل و جامع این متون نیست؛ بلکه این است که با شناختن کلی این نوع نوشتار، ساختار و محتوای یکی از آنها، *آداب المشق* باباشاه اصفهانی، بررسی شود و از این طریق، الگویی برای راه بردن به آداب آموزش و پرورش متعلمان در دیگر هنرها به دست آید.

۱. ادب

متون راهنمای اهل صناعات در فرهنگ اسلامی و ایرانی «نوع» (ژانر) مستقلی است به نام «ادب». در لغت آورده‌اند که «ادب» معرّب از فارسی است و به این معانی: هنر؛ حسن معاشرت، طریقهٔ پسندیده و صلاح، اخلاق حسنه، فضیلت؛ آزرم، پاس؛ آیین، راه و رسم؛ شگفت؛ زیرکی، تیمار؛ تأدیب؛ بافرهنگ شدن؛ نگاه داشتن خود از کردار نکوهیده.[۲]

می‌بینیم که این واژه حوزهٔ معنایی گسترده‌ای دارد. جامع‌ترین تعریف ادب، که هم نمونه‌های تاریخی آن را در بر می‌گیرد و هم کمابیش همهٔ حوزهٔ معنایی‌اش را، چنین است: «الأدبُ کلُّ ریاضةٍ محمودةٍ یتحلّی بها الإنسانُ بفضیلةٍ من الفضائل»؛[۳] یعنی ادب هر تمرین و ریاضت پسندیده‌ای است که از طریق آن، انسان به فضیلتی مزیّن شود.

ادب بر دو نوع است: «ادب درس» و «ادب نفس» (ادب طبیعی). ادب درس همان «علم ادب» یا «صناعت ادب» است: «علمٌ صَناعیٌّ تُعرَفُ به أسالیبَ الکلامِ البلیغ فی کُلٍّ مِن أحوالِه»؛[۴] یعنی علمی صَناعی که با آن اَسلوبهای کلام بلیغ را در همهٔ حالاتش می‌شناسند. در بیان آن، گفته‌اند ادب همان سخن‌سنجی است؛ یعنی آشنایی به احوال نظم و نثر و مراتب هریک و بازشناختن درست از نادرست و خوب از بد آنها. به بیان دیگر، ادبْ فن بیان عقاید و افکار و عواطف است که آشنایی به احوال نظم و نثر و مراتب هریک مقدمهٔ ناگزیر آن است.[۵] ادب درس شامل ده جزء یا ده علم است: لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، قوانین خط، قوانین قرائت. گاهی به این ده علم دو علم دیگر ــ اشتقاق و انشاء ــ را افزوده و عدد آن را به دوازده رسانده‌اند.[۶] گاهی هم قرض الشعر (نقد الشعر) را بر جای قوانین قرائت نشانده و تاریخ را بدان دوازده علم افزوده و شمار علوم ادب را به سیزده رسانده‌اند.[۷] اما «ادب نفس» یا «ادب طبیعی» عبارت است از اخلاق حمیده و صفات پسندیده و نیز طریقه و ریاضت به دست آوردن آنها.[۸]

ابن خلدون در *مقدمهٔ* معروفش می‌گوید:

> مقصود از آن [علم ادب] در نزد اهل زبان ثمره و نتیجهٔ آن است که عبارت از مهارت یافتن در دو فن نظم و نثر بر اسلوبها و مقاصد زبان عرب است. به همین سبب، سخنان عرب را {برای حفظ کردن} گرد می‌آورند به امید اینکه مَلَکهٔ آن برای آنان حاصل شود؛ از قبیل شعرهایی که در طبقهٔ عالی شعر است و سجعهایی که در زیبایی و استحکام با آن اشعار برابر می‌باشند و مسائلی از لغت و نحو که در ضمن آنها پراکنده و متفرق است؛

چنان‌که جوینده و مطالعه‌کنندهٔ این‌گونه برگزیده‌های ادبی غالباً قسمت عمدهٔ قوانین عربی را استقرا می‌کند و در عین حال برخی از ایام «جنگها»ی عرب را می‌خواند و بدین وسیله به نکاتی که دربارهٔ این جنگها در اشعار شاعران آمده است پی می‌برد و همچنین انساب مهم و مشهور و اخبار عمومی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. و مقصود از فراگرفتن همهٔ اینها این است که بر خواننده و جویندهٔ ادبْ هیچ‌یک از سخنان ادبی و شیوه‌ها و مضامین و مقاصد بلاغت عرب هنگام بررسی و پی‌جویی آنها پوشیده نماند؛ زیرا ملکه به وسیلهٔ حفظ کردن هنگامی حاصل می‌شود که شخص آن مطلب را بفهمد، و بنا بر این، جویندهٔ این ملکه ناگزیر است به مقدم داشتن همهٔ چیزهایی که فهم او متوقف بر آنهاست.

پس از این مقدمه، اگر بخواهند حد «تعریف» این فن را یاد کنند، می‌گویند: «ادب عبارت از حفظ اشعار و اخبار عرب و فراگرفتن از خرمن هر دانش خوشه‌ای است.» و منظور از این دانشها علوم مربوط به زبان و علوم شرعی فقط از لحاظ متون آنهاست، که عبارت‌اند از قرآن و حدیث. [...] و ما از مشایخ خود در مجالس تعلیم شنیدیم که اصول و ارکان این فن چهار دیوان است: ۱) *ادب الکاتب*، تألیف ابن قتیبه، ۲) *کامل* مبرد، ۳) *البیان و التبیین* جاحظ، ۴) *نوادر* ابوعلی قالی بغدادی؛ و به‌جز کتب چهارگانه، هرچه هست دنباله‌روی از آنها و فروعی از اصول مزبور می‌باشد. و کتب ادبای جدید در این باره بسیار است. و در صدر اول از عصر ادب فنی، غنا {آوازخوانی} از اقسام این فن به شمار می‌رفت؛ چون غنا تابع شعر است و چیزی جز آهنگ آن نمی‌باشد.[۹]

با تأمل در سخن ابن خلدون، درمی‌یابیم که اساس در ادب مناسبت آن با شعر و نثر نیست؛ بلکه دانشی است برای به دست آوردن مَلَکه‌ای، یعنی صفت نفسانی‌ای راسخ و تغییرناپذیر. از همین‌رو، کتابهای ادب درس به اینها محدود نمانْد. پیش از آنکه به نمونه‌هایی دیگر از کتب ادب درس بپردازیم، به مضمون یکی از کتابهای چهارگانه‌ای که ابن خلدون آنها را رأس ادب شمرده است نگاهی می‌افکنیم.

ادب الکاتب ابن قتیبه دینوری (ف ۲۷۶ق) کتابی است در ادب و فرهنگ کتابت و آنچه کاتب باید بداند. در مقدمهٔ کتاب، تصویری از جامعهٔ فرهنگی عصر خود به دست می‌دهد. او در آغاز از روی‌گردانی مردم از «ادب» و گم‌نامی دانشمندان و کسادی بازار نیکویی شکایت می‌کند و می‌گوید کتاب خود را برای کسانی ننوشته است که از آدمیت جز جسمی و از نویسندگی جز نامی ندارند. کتاب حاوی معلومات و فضایل و صفاتی است که هر کاتب هوشمند و چیره‌دستی باید داشته باشد؛ در این فصول: ۱) کتاب المعرفة، در شرح و توضیح کلمات دشوار؛ ۲) کتاب تقویم الیَد، در شیوهٔ نگارش و املا؛ ۳) تقویم اللسان، در قرائت و تلفظ؛ ۴) کتاب الابنیة، در اشتقاق. ابن قتیبه پیش از آموختن ادب زبانی (ادب درس)، کسب ادب نفسانی را توصیه می‌کند و پاک‌دامنی و بردباری و فروتنی را لازمهٔ تعهد شغل دبیری می‌شمارد.[۱۰] می‌بینیم که «ادب» در اینجا برابر «فرهنگ» در زبان فارسی امروز است. به‌علاوه، ابن قتیبه از ادب نفس نیز سخن می‌گوید و آن را مقدمهٔ لازم برای ادب درس می‌داند.

ابن قتیبه کتاب ارزندهٔ دیگری هم دارد با عنوان *عیون الاخبار*. او در آغاز این کتاب، برنامهٔ کار خود در زمینهٔ ادب را چنین به دست می‌دهد:

این کتاب، هر چند که در باب قرآن کریم و سنت و شرایع دین و علم حلال و حرام نیست، باز در امور مهم راه‌گشاست؛ [خواننده را] به اخلاق نیک راه می‌نماید؛ از فرومایگی باز می‌دارد؛ از زشتی بر حذر می‌سازد؛ بر تدبیر بایسته و سنجش شایسته و نرمی و ملایمت در سیاست و آبادسازی زمین برمی‌انگیزد. راه انسان به سوی خداوند به یک راه منحصر نیست و خیر تنها در شب زنده‌داری و روزهٔ پیوسته و علم حلال و حرام گرد نیامده است؛ بلکه راهها به سوی خداوند متعدد و درهای خیر گشوده است. نیز صلاح دین به صلاح روزگار وابسته است و صلاح روزگار به صلاح حکومت و صلاح حکومت نیز نخست به توفیق الهی و سپس به ارشاد و نیک‌نگری بسته است. من این *عیون الاخبار* را از آن‌رو پرداختم که ادب‌ناآموخته را روشنگر شود، اهل علم را تذکار باشد، رئیسان، کارگزاران و مرئوسان را ادب آموزد، پادشاهان را پس از رنج و خستگی، آرامش آرد. {...} من صواب ندیدم که این کتاب را وقف دنیاجوی کنم و آخرت طلب را بی‌بهره گذارم، یا وقف خواص کنم و عامه را فرو نهم، یا آن را به پادشاهان اختصاص دهم و مردم کوی و بازار را فراموش کنم. از این رو، هر گروه را سهمی مقرر کردم.[۱۱]

ادب، بنا بر ماهیتش، از همان آغاز در حیطهٔ علوم زبانی محدود نماند و دامنه‌ای از «فرهنگ» را، از ادب زبانی و نفسانی و ادب اجتماعی و آیین کشورداری و

مانند اینها، در بر گرفت؛ از جمله *الادب الکبیر*، کتاب معروف ابن مقفع (۱۰۶–۱۴۲ق). نویسنده در این کتاب به آداب سلطنت و ولایت، اخلاق سلطان و وزیر و ندیمش، آدابِ دوستی، مراقبت نفس، دوری از حسد، جوانمردی، بخشش، پارسایی، دوری از دنیادوستی پرداخته است.[۱۲] بعدها نیز ابوالحسن علی بن محمد بصری ماوردی (۴۵۰–۳۶۴ق) کتاب *الادب الدنیا و الدین* را در اخلاق عملی و آداب اجتماعی و فضایل دینی بر اساس قرآن و حدیث و اشعار و کلمات بزرگان اسلامی و منقولاتی از ایران و یونان پرداخت.[۱۳]

دانشمندان اسلامی «ادب»هایی در علوم دیگر نیز پدید آوردند؛ مانند *ادب الطبیب* اسحاق بن علی رهاوی (قرن سوم هجری)، در اخلاق پزشکی. رهاوی، پزشک مسیحی ساکن عراق، در این کتاب بر آن است که نخستین واجب برای پزشک اعتقاد اوست بر صحت و امانت، و نخستین امانت نزد پزشک ایمان به این است که جهان خالقی دارد که همهٔ امور بستهٔ ارادهٔ اوست؛ هموست که زنده می‌کند و می‌میراند و شفا می‌دهد. سومین امانت پزشک اعتقاد به نبوت است؛ و نیز پزشک نباید شروران را به یاری و شاگردی بپذیرد. تدابیر بهداشت و سلامت جسمی و روانی با خوردن و نوشیدن و خفتن و ورزش و تأثیر نفسانیات بر جسم و تأثیر آب‌وهوا بر سلامت و بیماری و درمان، رفتار پزشک و عیادت‌کنندگان با بیمار، حقوق بیمار بر پزشک و برعکس، رفتار مردم با پزشکان و مانند اینها موضوع فصول دیگر است.[۱۴] نمونهٔ دیگر *آداب الحرب و الشجاعة* فخرالدین مبارک‌شاه است در آیین کشورداری و اخلاق عملی و شیوه‌های مناسب ادارهٔ جامعه، دستورالعمل زندگی برای مردم، خلقت و برکت اسب، شناخت اسب و بیماریهای آن، عرض کردن لشکر، فرهنگ و ادب جنگ، و مانند اینها.[۱۵] حتی کتابهایی هم در آداب شادخواری پدید آمد؛ مانند *ادب الندیم* تألیف ابوالفتح محمود بن حسین رملی (ف ۳۶۰ق).[۱۶] همچنین است بسیاری کتابهای دیگر که در عنوان آنها لفظ ادب یا آداب نیست، اما همه یا بخش مهمی از محتوای آنها به آداب اختصاص دارد؛ مانند *قابوس‌نامه*. عنصرالمعالی در این کتاب از آداب رفتار با پدر و مادر، سخن‌دانی، خوردن، شراب نوشیدن، مزاح کردن، میهمانی، عشق ورزیدن، گرمابه رفتن، خفتن و آسودن، شکار، چوگان زدن، جنگیدن، مال اندوختن، امانت‌داری، خریدن، نکاح، تربیت، دوست گرفتن، بازرگانی، شاعری، خنیاگری، ندیمی، دبیری، وزارت، سپه‌سالاری، دهقانی و دیگر پیشه‌ها و جوانمردی سخن گفته است.[۱۷]

از جملهٔ انواع کتابهای ادب کتابهایی است با عنوان عمومی «ادب القاضی» یا «ادب القضاء»، دربارهٔ آنچه به آداب قضا و شرایط قاضی از نظر شرع اسلام مربوط می‌شود؛ مانند اینکه قاضی باید برای دادرسی مکانی وسیع برگزیند تا دادخواهان بیشتری در آن بگنجند و به‌آسانی به او دسترس داشته باشند؛ در جلسات دادرسی، قاضی باید در مسائل پیچیده با اهل علم حاضر در مجلس مشورت کند؛ قاضی باید عدل و انصاف و مساوات را در میان متخاصمان از هر جهت مراعات کند؛ همچنین مسائلی چون احکام مربوط به شهادات، شرایط شهادت و کیفیت ادای آن.[۱۸]

از حوزه‌های مهم کتابهای ادب، حوزهٔ آداب تعلیم و تربیت است. یک دسته از آنها رسایل آداب بحث و مناظره است، با این هدف که متعلمان راه اقامهٔ دلیل را دریابند و مغالطه را از استدلال درست بازبشناسند. از جملهٔ این گونه کتابهاست: *آداب البحث* شمس‌الدین فاضل محمد بن اشرف حسینی سمرقندی (ف ۶۰۰ق)؛ *آداب البحث* منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲–۵۹۷ق)؛ *آداب البحث و المناظرة* میرفخرالدین محمد بن حسین حسینی، نویسندهٔ قرن دهم هجری.[۱۹] دستهٔ دیگرْ کتابهای آداب علم‌آموزی برای دانشجویان و معلمان است؛ مانند *مُنیة المرید فی آداب المفید و المستفید* شیخ مفید (۴۱۳–۳۳۶ق)[۲۰] و *آداب المتعلمین* برهان‌الدین زرنوجی (ف ۵۱۹ق)، هر دو دربارهٔ آداب و رسوم علم‌آموزی و آنچه طالب دانش باید بدان تمسک جوید یا از آن دوری کند؛ و مشهورترین آنها *آداب المتعلمین* خواجه نصیرالدین طوسی. خواجه در آغاز این رساله گفته است که چون تحصیل علم دشوار شده و بسیاری راه صحیح علم‌آموزی را نمی‌دانند، در این رساله راه و روش علم‌آموزی را به اختصار بیان می‌کند. موضوع فصول دوازده‌گانهٔ کتاب چنین است: ماهیت علم و برتری آن بر دیگر مشغله‌ها، نیت طالب علم، طرز انتخاب رشتهٔ علمی و استاد و همدرس، جدیت و همت بر تحصیل، وقت و اندازه و ترتیب نخستین درسی که دانشجو می‌آموزد، توکل، زمان تحصیل

علم، فایدهٔ خیرخواهی و نصیحت معلم، شیوهٔ بهره‌گیری از وقت و تلمذ نزد استاد، پرهیزگاری، آنچه موجب حفظ یا فراموشی می‌شود، و سرانجام، آنچه موجب فراهم آمدن یا از دست رفتن روزی می‌شود.[۲۱]

می‌بینیم که رساله‌های آداب تعلیم و تعلم هم شامل ادب درس است و هم ادب نفس یا اخلاق عملی مرتبط با آموزش. با تأمل در سخن ابن خلدون و ابن قتیبه نیز دریافتیم که ادب ماهیتاً به علوم زبان و بلاغت منحصر نیست؛ بلکه این علوم مصداق بارز آن است. به‌علاوه، میان «ادب درس» و «ادب نفس» مرز آشکاری نیست. ادب هر تمرینی است که به ایجاد ملکه‌ای نفسانی منجر شود. این تمرین طیفی را در بر می‌گیرد: از تمرین جسم و ذهن تا تمرین قلب. این معنا در تعریفی که از «ادب» آوردیم نیز نهفته است: «الأدبُ کلُّ ریاضةٍ محمودة یتحلّی بِهَا الإنسانُ بفضیلةٍ من الفضائل».

با چنین تعریفی، بیشتر رساله‌های اخلاق عملی و عرفان عملی نوعی «ادب» از قسم ادب نفس است. بسیاری از این کتابها حتی عنوان «ادب» یا آداب دارد؛ مانند *آداب النفوس* ابوعبدالله محاسبی (۲۴۳–۱۶۵ق)؛ *آداب الصحبة و حسن المعاشرة* و *آداب الصوفیه*، هردو از عارف نامدار ابوعبدالرحمن سُلَمی نیشابوری (۴۱۲–۳۳۰ق)؛[۲۲] *آداب المریدین* ابوالنجیب سهروردی (۵۶۳–۴۹۰ق)؛ و چندین کتاب با عنوان «آداب السلوک»، مانند *آداب السلوک* علاءالدوله سمنانی[۲۳]. در برخی از این کتابها، علاوه بر آداب فعلی و قلبی عبادات، به اسرار و معانی باطنی آنها نیز پرداخته‌اند؛ مانند *آداب الصلوة* امام خمینی (۱۳۶۸–۱۲۷۹ش).

از اینها گذشته، «ادب» در نزد عارفان مقامی جداگانه دارد. به نظر ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (عارف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری)، آداب یعنی مجموعهٔ خصال خیر، و هرکه خویهای نیکو در او گرد آید ادیب است؛ در حالی که عادتاً کسی را که علم لغت و صرف و نحو بداند ادیب گویند. ادب وقوف بر کردارهای ستوده است؛ یعنی اینکه با خدای تعالی در ظاهر و باطن به ادب رفتار کنی. در این صورت، حتی اگر گنگ باشی، ادیبی.[۲۴]

مردمان اندر ادب سه قسمت‌اند: یکی اهل دنیا، که ادب به نزدیک ایشان فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و سمرهای ملوک و اشعار عرب است؛ و دیگر اهل دین، که ادب به نزدیک ایشان ریاضت نفس و تأدیب جوارح و نگاهداشت حدود و ترک شهوات است؛ و سدیگر اهل خصوصیت‌اند که ادب به نزدیک ایشان طهارت دل بوَد و مراعات سرّ و وفا کردن عهد و نگاه داشتن وقت و کمتر نگریستن به خواطر پراکنده و نیکوکرداری اندر محل طلب و وقت حضور و مقام قرب.[۲۵]

ابوحفص حداد نیسابوری گوید، رحمة الله علیه: «التصوف کلّها آداب [...].» تصوف به‌جمله آداب است، که هر وقتی و مقامی و حالی را ادبی بود، که هرکه ملازمت آداب اوقات کند، به درجت مردان رسد و هرکه آداب ضایع کند، او دور باشد از پندار به نزدیکی و مردود باشد از گمان بردن به قبول حق.[۲۶]

بدان که زینت و زیب همهٔ امور دینی و دنیایی متعلق به آداب آن است و هر مقامی را از مقامات اصنافِ خلقْ ادبی است. و متفق‌اند کافر و مسلمان و ملحد و موحد و سنی و مبتدع بر آنکه حسن ادب اندر معاملات نیکوست و هیچ رسم اندر عالم بی استعمال ادب ثابت نگردد. و آداب اندر مردمی حفظ مروت است، و اندر دین حفظ سنت، و اندر محبت حفظ حرمت. [...] و حفظ ادب اندر معاملت از تعظیم مطلوب حاصل آید اندر دل، و تعظیم حق و شعایر وی از تقوا بود؛ و هرکه به بی‌حرمتیْ تعظیم شواهد حق به زیر پای آرد، وی را اندر طریقت متصوفه هیچ نصیبی نباشد. و به هیچ حال سکر و غلبه مر طالب را از حفظ آداب منع نکند؛ از آنچه ادب مر ایشان را عادت بود و عادت قرین طبیعت بود و سقوط طبایع از حیوان اندر هیچ حال تا حیات برجای است محال باشد.[۲۷]

اما آداب بر سه قسمت است: یکی اندر توحید با حق، عزّ و جل، و آن چنان بود که اندر خلأ و ملأ خود را از بی‌حرمتی نگاه دارد.[۲۸] [...] و دیگر قسمتْ ادب با خود اندر معاملت؛ و آن چنان باشد که اندر همهٔ احوال مروت را مراعات کند با نفس خود، تا آنچه اندر صحبت خلق و حق بی‌ادبی باشد، اندر صحبت با خود استعمال نکند. [...] و دیگر قسمتْ ادب با خلق

اندر صحبت، و مهم‌ترین، ادبِ صحبتِ خلق است اندر سفر و حضر به حسن معاملت و حفظ سنت. و این هر سه نوع را از آداب از یکدیگر جدا نتوان کرد.[۲۹]

قشیری (۴۶۵-۳۷۶ق) نیز می‌گوید:

روایت کنند از پیغمبر، صلی الله علیه و سلم، که گفت: «خدای تعالی به‌ادب کرد مرا و ادبم نیکو کرد.» و حقیقت ادب گرد آمدن خصلتهای خیر بوَد. از استاد ابوعلی [دقّاق] شنیدم که گفت: «بنده به طاعت به بهشت رسد و به ادب اندر طاعت به خدای تعالی رسد.» [...] از جُرَیری حکایت کنند که گفت: «نزدیک بیست سال است تا اندر خلوت پای دراز نکرده‌ام؛ زیرا که آن اولی‌تر که با خدای ادب نگاه دارم.»[۳۰]

سخن عزیزالدین نسفی (عارف قرن هفتم هجری) دربارهٔ ادب نیز وجوهی دیگر از این موضوع را در نزد عارفان روشن می‌کند. او در بیان آداب اهل تصوف، از دوام وضو، تقدم نماز در هر مجلس، تقسیم اوقات شبانه‌روز به اوراد عبادت و غذا و خواب، گزاردن نماز نافلهٔ شب، گفتن اوراد نماز صبح، گزاردن نمازهای چاشت، گزاردن نماز اوّابین، سفر کردن سخن می‌گوید؛ و آداب ماجرا گفتن و سماع کردن و طعام خوردن و ریاضات و مجاهدات و صحبت را از آن زمره می‌شمارد.[۳۱] در بیان آداب خانقاه، از طرز پای نهادن در خانقاه، سخن بلند نکردن، خدمت کردن، باخبر بودن از حال دیگر ساکنان خانقاه و مراعات یکدیگر یاد می‌کند.[۳۲]

عزالدین محمود کاشانی (ف ۷۳۵ق) می‌گوید: «لفظ ادب عبارت است از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال»، که اخلاق و نیات باطنی و اعمال و اقوال ظاهری را در بر می‌گیرد.

پس ادیب کامل آن بوَد که ظاهر و باطنش به محاسن اخلاق و اقوال و نیات و اعمال آراسته بوَد. اخلاقش مطابق اقوال باشد، و نیاتش موافق اعمال. چنانک نماید باشد، و چنانک باشد نماید.[۳۳]

و از جنید بغدادی نقل کرده است که عبودیت التزام به ادب است و طغیانْ سوء ادب.[۳۴]

بدان که حفظ ادب هم ثمرهٔ محبت است و هم تخم محبت. هرچند محبت بکمال‌تر، محب را اهتمام به رعایت آداب حضرت محبوب بیشتر و چندانک صورت ادب بر محب ظاهرتر، نظر حضرت محبوب با او زیادت‌تر.[۳۵]

کاشانی در بیان آداب حضرت ربوبیت از اکتفا به مشاهدهٔ جمال ربوبی، از یاد نبردن مرتبهٔ خویش در حضرت او، شنیدن کلام الهی، ادب سؤال و تحسین خطاب، گم کردن وجود خود در ظهور آثار نعمت الهی، حفظ اسرار الهی، مراعات اوقات سؤال و دعا و اوقات صمت و سکوت، دعا کردن مطابق حال و مقام سخن گفته است. در بیان آداب حضرت رسالت، از ملاحظهٔ حضور پیامبر و مراقبهٔ جمال او، متابعت سنت و طریقهٔ او، بزرگ داشتن یاد آن حضرت یاد کرده است. همچنین از آداب مرید با شیخ، آداب شیخی و فضیلت آن، آداب و وظایف شیخ در برابر مرید، آداب صحبت و صلاح و فساد آن، آداب معیشت، آداب تجرد و تأهل، آداب سفر، آداب تعهدات نفس، آداب طعام خوردن، آداب لباس پوشیدن و اقسام پوشندگان، آداب خفتن سخن گفته و بدین گونه، بخش مهمی از کتاب خود را به آداب اختصاص داده است.[۳۶]

۲. ادب مشق

در فرهنگ اسلامی، پیشه‌ها با تصوف نسبت داشته و بلکه نظام پیشه‌ها و اصناف نوعی نظام طریقتی بوده که در آن تربیت حرفه‌ای با تربیت معنوی آمیخته بوده است.[۳۷] متون راهنمای پیشه‌ها و صناعات نیز مجموعه‌ای از عقاید و خصال و افعال بوده است که اهل حرفه باید آنها را از طریق آیینهایی که در آن متون می‌آمده، با ممارست و ریاضت و «مشق» به دست می‌آوردند و در خود پایدار می‌ساختند. حتی می‌توان گفت که فتوت‌نامه نیز، که نوعی مرام‌نامهٔ حرفه‌ای و معنوی اهل فنون و صناعات است، در تقسیم‌بندی‌ای کلی در زمرهٔ رسالات «ادب» قرار می‌گیرد.

وقتی که استادِ یکی از فنون که خود از اهل طریقت

بود رساله‌ای در ادب رشتهٔ خود پدید می‌آورد، به جنبه‌های اخلاقی و فنی، باطنی و ظاهری یکجا می‌پرداخت. آنان معتقد بودند که راه باطن از ظاهر می‌گذرد و کافی است که سالک در همان حال که به ظاهر کار خود مشغول است، دل با حق داشته باشد؛ آن‌گاه بی‌آنکه ظاهر کار را وانهد به درون قلمرو باطن دامن

می‌کشد.[۳۸] از این رو، در این گونه رساله‌ها آمیزه‌ای از آداب ظاهری و باطنی دیده می‌شود.

گویا در این میان، فقط رساله‌های مربوط به خوشنویسی به‌صراحت «ادب» یا «آداب» نام گرفته است: «آداب المشق». برجسته‌ترین آنها *آداب المشق* خواجه عبدالله صیرفی، از خوشنویسان قرن هشتم هجری، است (که صاحب *مناقب هنروران* او را یکی از استادان هفتگانه شمرده است). خواجه در مقدمهٔ رساله به بیان فضیلت علم خوشنویسی، صفت ساختن مرکب، شناختن قلم و تراشیدن آن پرداخته است. عنوان بابهای رساله چنین است: «در معرفت خط و اسمای خطوط»، «در ذکر اصول خط و بیان حد هر حرفی از حروف مفرده بر طریقهٔ ملک الکتّاب علی بن مُقله»، و خاتمه در بیان قلم گرفتن و دَرج نهادن و راندن و گردش قلم.[۳۹]

دیگری مثنوی *آداب المشق* سلطان احمد هروی (یا مشهدی)، متخلص به مجنون، خوشنویس برجستهٔ اواخر قرن نهم و نیمهٔ قرن دهم هجری است. ابواب آن: دیباچه، در حمد خدای تعالی و نعت پیامبر اکرم، صلی الله علیه و اله، منقبت دوازده امام، علیهم السلام، تاریخ درگذشت شاه اسماعیل و دعا و ستایش شاهزاده سام‌میرزا صفوی، سبب تألیف رساله؛ باب اول، در ذکر خطوط هشتگانه و مخترعان و استادان هریک از انواع خط؛ باب دوم، در بیان اسباب کتابت، مشتمل بر وصف مرکب سیاه و شناخت اجزای آن و چگونگی ساختن مرکب سیاه، حل کردن طلا، ساختن شنگرف، بیان لطافت کاغذ، شناخت کاغذهای الوان و طرز ساختن هریک، شناخت قلم خوب، تعیین درازی زبان قلم، شناخت قلم‌تراش و نیِ قط و چگونگی قط زدن؛ باب سوم، در شناخت نقطه و بیان حروف مفرده؛ باب چهارم، در شکل حروف و نام هریک و اتصال و تعیین مقام هریک؛ باب پنجم، در اتصالات و انفصالات و بیان مَدّات.[۴۰]

رسالهٔ دیگر *آداب المشق* باباشاه اصفهانی (عراقی)، متخلص به حالی (ف ۹۹۶ق)، خوشنویس برجستهٔ قرن دهم هجری است. این رساله مدتها از آنِ میرعماد حسنی سیفی قزوینی (۱۰۲۴-۹۶۱ق) پنداشته و به همین نام چاپ می‌شد، تا آنکه در هند نسخه‌ای از آن به خط باباشاه منتشر شد.

۳. آداب المشق باباشاه[۴۱]

آداب المشق باباشاه اصفهانی یک دیباچه و شش فصل دارد. در دیباچه، پس از حمد خدا و نعت رسول و آل، علیهم السلام، سبب تألیف رساله را می‌گوید و اینکه می‌خواسته آنچه را به یمن صحبت استادان خط و رسالات ایشان یافته و به کثرت کتابت و مشق تجربه کرده در اختیار مبتدیان بگذارد، تا آنان او را به دعای خیر یاد کنند.

نویسنده رساله را با ستایش خدایی آغاز می‌کند که همهٔ کاینات با قلم صنع و رحمت او پا به هستی نهاده‌اند و همان رحمت اوست که مایهٔ خوش‌خطی نویسنده و جمال لیلی و بی‌تابی مجنون و شوریدگی فرهاد شد. او از این راه، از یک سو نشان می‌دهد که زیبایی هر زیبا، از جمله خط خوش، به زیبایی خدا بازمی‌گردد و ستایش هر نیکویی‌ای در حقیقت ستایش اوست. از سوی دیگر، خوشنویسی را با همهٔ هستی می‌پیوندد. آن‌گاه می‌گوید که خدای خوشنویس خواست تا کتاب وجود پیامبر خاتم (ص) را پدید آورد که قلم خود را به گردش آورد و «دور» آسمان و «سطح» زمین از آنجا پیدا شد. پس نخستین خوشنویس خداست و خط و کتاب او محمد مصطفی (ص) و سپس همهٔ کاینات‌اند.

آن‌گاه می‌گوید که آغاز دل‌بستگی او به خط نستعلیق چنین بوده که روزی در جستجوی انوار جمال حقیقی به تماشای خط پرداخته بوده که چشمش به جمال خط سلطان‌علی مشهدی روشن شده و شیفتهٔ آن گردیده و عطش آموختن خط در او سرکشیده است. مسیر خط‌آموزی او چنین بوده است: ۱) از همهٔ فنون دل بریده و به خط پرداخته؛ ۲) مدتی بنده‌وار در خدمت کسانی بوده که در این فن به جایی رسیده بودند؛ ۳) یا در خدمت کسانی که از لب مبارک ارباب این صنعت چیزی شنیده بودند؛ ۴) کثرت کتابت و مشق. به سخن دیگر، آموزش او از چهار راه بوده است: تماشای خط استادان، بندگی استادان خط، شنیدن حکایت استادان، کثرت کتابت و مشق. سبب تألیف رساله این بوده است که آنچه را یافته انتظام بخشد و در اختیار مبتدیان بگذارد تا آنان شاد شوند و او را به دعای خیر یاد کنند.

در فصل اول، «در بیان صفات کاتب»، می‌گوید کاتب باید از صفات زشت دوری کند تا نفس او اعتدال

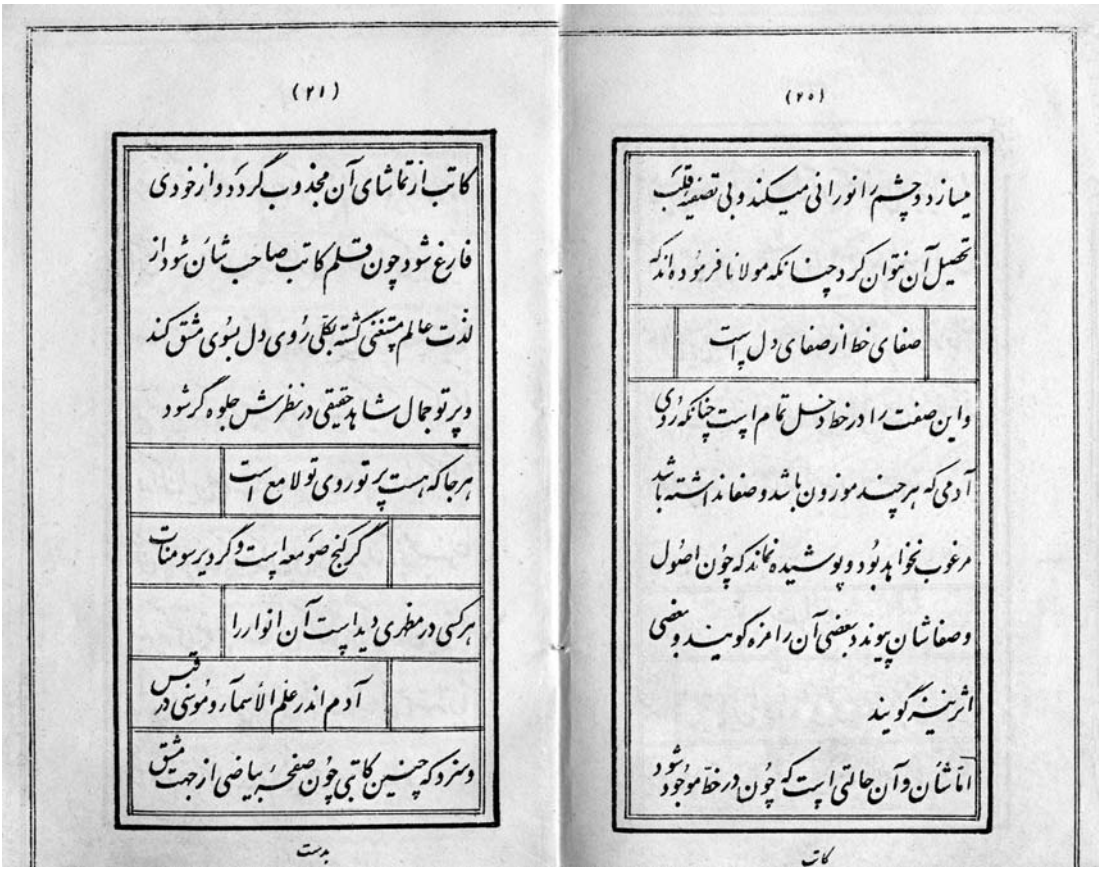
(۲۰)

میسازد و چشم را نورانی میکند و بی تصفیهٔ قلب
تحصیل آن نتوان کرد چنانکه مولانا فرموده اند که

صفای خط از صفای دل است

و این صفت را در خط دخل تمام است چنانکه روی
آدمی که هرچند موزون باشد و صفا نداشته باشد
مرغوب نخواهد بود و پوشیده نماند که چون اصول
و صفاشان پیوند بعضی آن را مزه گویند و بعضی
اثر نیز گویند
اما شان و آن حالتی است که چون در خط موجود شود

کاتب

(۲۱)

کاتب از تماشای آن مجذوب گردد و از خودی
فارغ شود چون قلم کاتب صاحب شان شود از
لذت عالم مستغنی گشته بکلی روی دل بسوی مشق کند
و پرتو جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه گر شود

هرجا که هست پرتو روی تو لامع است

گر گنج صومعه است و گر دیر سومنات

هر کسی در مظهری دیده است آن انوار را

آدم اندر علم الاسما و موسی در قبس

و سزد که چنین کاتبی چون صفحهٔ بیاضی از جهت مشق

بدست

ت ۱. باباشاه اصفهانی، *آداب المشق*، چاپ‌شده با عنوان *رسالهٔ آداب المشق* از *تصنیفات مرحوم میرعماد الحسنی*، چاپ سنگی، ۱۳۱۷ق، مجموعهٔ خصوصی سیداحمد بهشتی شیرازی، ص ۲۰ و ۲۱.

یابد. در این صورت است که از او خطی معتدل برخواهد آمد. «حاشا که از نفس بی‌اعتدال کاری آید که در او اعتدال باشد.» این‌چنین، پیوندی میان درون هنرمند و اثر او برقرار می‌کند. با چنین پیوندی، نه تنها لازمهٔ خوشنویسی ادب نفس است، بلکه خود مشق و فعل خوشنویس با ادب نفس و سلوک معنوی همراه می‌شود؛ زیرا بی‌اعتدالی نفس در مسیر خوشنویسی نیز می‌تواند اعتدال خط را زایل کند. البته این اعتدال و بی‌اعتدالی ممکن است به فهم همگان درنیاید و فقط «طبع ارباب هوش» آن را دریابد.

نویسنده بلافاصله پس از سخن از صفات نفسانی و ضرورت پیراستگی از رذایل و آراستگی به فضایل اخلاقی، به بیان اجزای خط می‌پردازد. سخن در اجزای خط قواعد شکلی مفردات و ترکیبات حروف و کلمات است. می‌گوید اجزای خط بر دو قسم است: تحصیلی و غیرتحصیلی. اجزای تحصیلی آن است که باید با ممارست به دست آورد. اجزای غیرتحصیلی نیاز به ممارست ندارد و چون اجزای تحصیلی دست آمد، اجزای غیرتحصیلی خود حاصل خواهد شد. سخن باباشاه دربارهٔ اجزای خط چنان است که گویی از طبیعت و از زندگی سخن می‌گوید. اصطلاحات اجزای خط نیز از قبیل اصطلاحاتی است که در وصف طبیعت یا در وصف نفس آدمی و قوا و احوال آن به کار می‌برده‌اند:

اجزای تحصیلی دوازده جزء است:

۱. ترکیب: ترکیب مربوط به هیئت و شکل حروف و هم‌نشینی آنهاست؛ و بر دو نوع است: ترکیب جزوی و ترکیب کلی. ترکیب جزوی نیز بر دو نوع است: یکی مربوط است به ترکیب درونی هر حرف، که در آن ضعف وقوت و سطح و دور و تناسب مطرح است؛ و دیگری به ترکیب حروف با یکدیگر، آن‌چنان‌که واضع خط وضع کرده است، مانند ترکیب قاف و لام و میم در لفظ «قلم». ترکیب کلی عبارت از ترکیب کلمات و هم‌نشینی آنها در سطر است به‌نحوی که طبع سلیم را خوش آید.

۲. کرسی: کرسی مربوط است به جای حروف نسبت به خط کرسی در سطربندی.

۳. نسبت: تناسب قطر حروف با قطر قلم، به‌نحوی که حروف مشابه همشکل باشند.
۴ و ۵. ضعف و قوت: نازکی و ستبری جاهای گوناگون حروف
۶ و ۷. سطح و دور: راستی یا گردی حروف
۸ و ۹. صعود مجازی و نزول حقیقی: صعود حروف که مستقیم نیست و نزول مستقیم آنها در جای لازم
۱۰. اصول: اگر کاتب همهٔ اجزای نه‌گانه را هم مراعات کند، آنچه به خط او نفاست می‌بخشد چیزی فراتر از اجزای یادشده است. اصولی که باباشاه از آن سخن می‌گوید چیزی شبیه به ملاحت («آن») در نزد حافظ است. اگر همهٔ اجزای چهره هم زیبا باشد، ملاحتی لازم است تا ترکیب آن را دل‌نشین سازد.[۴۲] به قول باباشاه، اجزای تسعه در خط به منزلهٔ جسم است و اصول به منزلهٔ جان.
۱۱. صفا: اما ماجرای جان خط به اصول نیز ختم نمی‌شود. کسی که اهل دنیا هم باشد می‌تواند خطی پدید آورد جامع اجزای نه‌گانه و اصول. لیکن از این پس، صفاتی پیش می‌آید که تحصیل آنها تنها برای گروهی ممکن است که میان حسن درونی و حسن خط مناسبتی برقرار کرده‌اند. او از این صفات با دو عنوان «صفا» و «شأن» سخن می‌گوید.

خط باید صفا هم داشته باشد. در اینجا، باباشاه صفات خط و کاتب آن را درمی‌آمیزد و میان خط و کاتب رفت‌وآمد می‌کند:

> اما صفا؛ و آن حالتی است که طبع را مسرور و مروّح می‌سازد و چشم را نورانی می‌کند و بی تصفیهٔ قلب تحصیل آن نتوان کرد؛ چنان‌که مولانا [سلطان‌علی مشهدی] فرموده‌اند «که صفای خط از صفای دل است». و این صفت را در خط دخل تمام است؛ چنان‌که روی آدمی که هرچند موزون باشد و صفا نداشته باشد، مرغوب نخواهد بود.[۴۳]

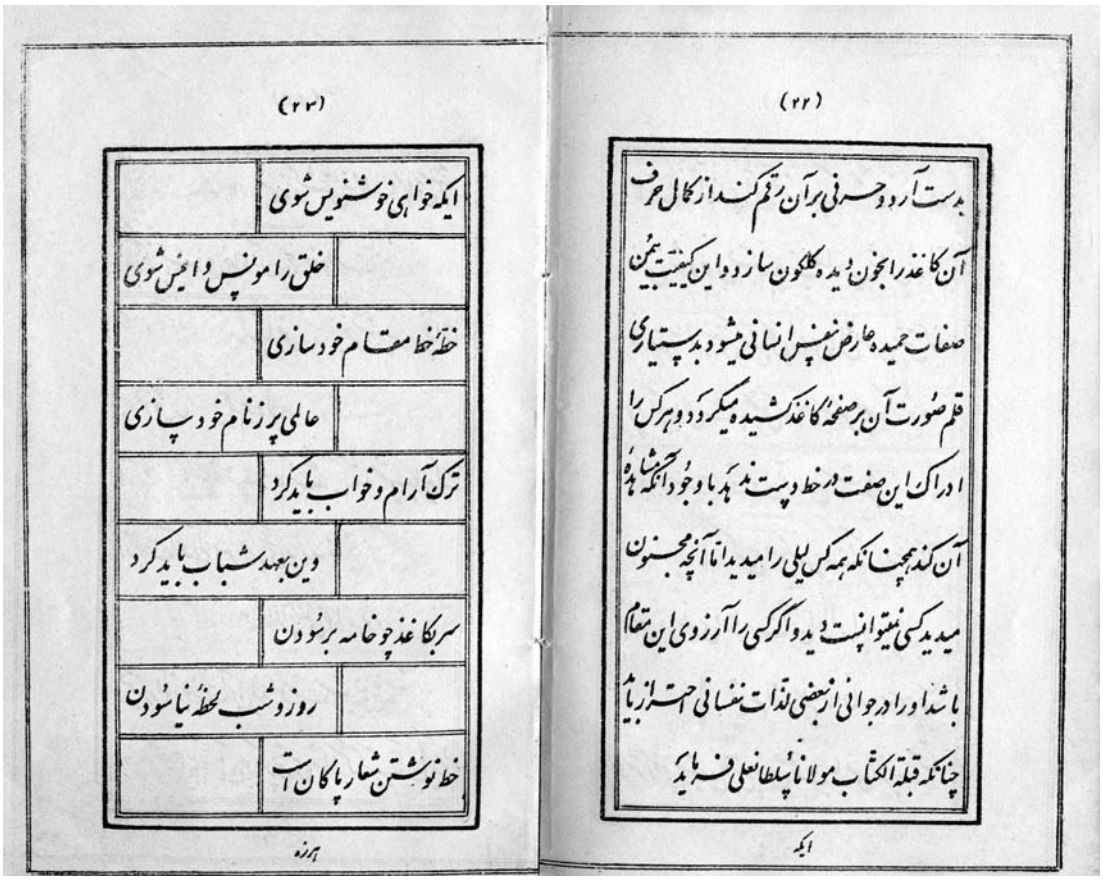
(۲۲)
بدست آرد و حرفی بر آن رقم کند از کمال حرف
آن کاغذ را بخون دیده گلگون سازد و این کیفیت بیمن
صفات حمیده عارض نفس انسانی میشود بدستیاری
قلم صورت آن بر صفحهٔ کاغذ کشیده میگردد و هر کس را
ادراک این صفت در خط دست نمیدهد با وجود آنکه مشاهده
آن کند همچنانکه همه کس لیلی را میدید اما آنچه مجنون
میدید کسی نمیتوانست دید و اگر کسی را آرزوی این مقام
باشد او را در جوانی از بعضی لذات نفسانی احتراز باید
چنانکه قبلة الکتاب مولانا سلطانعلی فرموده

ایکه

(۲۳)
ایکه خواهی خوشنویس شوی
خلق را مونس و انیس شوی
خط خط مقام خود سازی
عالمی پر ز نام خود سازی
ترک آرام و خواب باید کرد
وین بهد شباب باید کرد
سر بکاغذ چو خامه بر سودن
روز و شب لحظهٔ نیاسودن
خط نوشتن شعار پاکان است

هرزه

ت ۲. باباشاه اصفهانی، *آداب المشق*، ص۲۲ و ۲۳.

۱۲. شأن: شأن حق از صفا هم بالاتر است و دیگر خود نویسنده هم نمی‌تواند آن را توضیح دهد. به همین بسنده می‌کند:

> اما شأن؛ و آن حالتی است که چون در خط موجود شود، کاتب از تماشای آن مجذوب گردد و از خودی فارغ شود.
>
> چون قلم کاتب صاحب شأن شود، از لذت عالم مستغنی گشته به‌کلی روی دل به سوی معشوق کند و پرتو جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه‌گر شود. [...] و سزد که چنین کاتبی چون صفحهٔ بیاضی از جهت مشق به دست آرد و حرفی بر آن رقم کند، از کمال حرف، آن کاغذ را به خون دیده گلگون سازد. و این کیفیت به یمن صفات حمیده عارض نفس انسانی می‌شود و به دستیاری قلم، صورت آن بر صفحهٔ کاغذ کشیده می‌گردد. و هرکس را ادراک این صفت در خط دست ندهد، با وجود آنکه مشاهدهٔ آن کند؛ همچنان‌که همه کس لیلی را می‌دید، اما آنچه مجنون می‌دید کسی نمی‌توانست دید. و اگر کسی را آرزوی این مقام باشد، او را در جوانی از بعضی لذات نفسانی احتراز باید ... .[۴۴]

اجزای غیرتحصیلی خط پنج است: سواد و بیاض و تشمیر و صعود حقیقی و نزول. از نظر باباشاه، اینها جزو اجزای خط نیست؛ اما چون یاقوت آنها را در زمرهٔ اجزای خط دانسته، او برای مراعات ادب آنها را آورده است. مثلاً سواد و بیاض همان سیاهی مرکب و سپیدی کاغذ است؛ به صرف نوشتن بر کاغذ، سیاهی‌ای بر سپیدی کاغذ ظاهر می‌شود. از این روست که سواد و بیاض تحصیلی نیست و نیاز به ممارست ندارد و خود حاصل می‌آید.

نویسنده در بیان بیشتر اصطلاحات مثالهایی از خط و غیر آن می‌آورد؛ اما نکتهٔ شایان توجه، ارجاع مکرر خواننده به تناسب اجزای صورت آدمی یا احوال طبیعت است. اینک چند نمونه:

در سخن از کرسی، می‌گوید گاهی اگر حروف مشابه را با هم کرسی سازند، ترکیب باریک و دست‌وپا دراز و معیوب می‌شود.

در همان‌جا می‌گوید: «در هر خط که کرسی بدین طریق به فعل نیامده باشد، مرغوب نخواهد بود؛ چنان‌که دو ابروی آدمی یا دو چشم او، که اگر برابر هم واقع نباشند، دلکش نخواهد بود.»

در سخن از نسبت، می‌گوید که حرف را باید چنان نوشت که نسبت به قلم کوچک و بزرگ نباشد؛ وگرنه مطبوع نخواهد بود، «همچنان‌که دو ابروی آدمی یا دو چشم او، که اگر یکی بزرگ‌تر از دیگر بوَد، هیچ‌کس را به دیدن آن میل نشود.»

در بیان سطح و دور، از اصطلاحات طبایع خشک و تر بهره می‌گیرد: «و آن آن است که چون ناظر نظر کند، حالت خشکی دریابد، چون اوایل مدات و غیر آن. اما دور، و آن آن است که چون به نظر درآید، طبیعت حالت رطوبت دریابد، چون نهایت مدات و مثل آن.»

نویسنده به هیچ روی معتقد نیست که رسالهٔ او مبتدی را از استاد بی‌نیاز می‌کند؛ بلکه این رساله فهم او را برای بهره‌گیری از استاد تیزتر می‌کند. در بسیاری از موارد، فهم موضوع و گرفتن نتیجه را به مشق از روی خط استاد موکول می‌کند. ملاک داوری نیز در همه جا داوری طبع سلیم است. این رساله چیزی نیست که از استادی صادر شده و منفک از دیگران به شاگردی رسیده باشد. این رساله در مجموعهٔ تعلیم استاد و تعلم شاگرد و داوری صاحبان ذوق و اصولی که واضع خط وضع کرده است عمل می‌کند و معنا می‌یابد.

فصل سوم، «در تعریف مشق و آداب آن» است. می‌گوید مشق بر سه قسم است: مشق نظری و مشق قلمی و مشق خیالی. نویسنده در این فصل در بیان اقسام مشق، مجموعه‌ای نفیس از نکات مربوط به مسیر آموزش نظری و عملی و مسیر خلاقیت را در خوشنویسی بیان می‌کند. مشق نظری یعنی نظر کردن در خط استاد و مطالعه کردن آن:

> و فایدهٔ او آن است که کاتب را به کیفیات روحانی خط آشنا کند و نقل فاسد از کتابت کاتب زائل کند و سرعت کتابت از آن به حصول پیوندد. و اولیٰ آن است که مبتدی را یک‌چند این مشق بفرمایند تا طبع او به لذات روحانی خط متعلق شود؛ بعد از آن مشق قلمی فرمایند.[۴۵]

با نظر کردن به خط استاد، هم ذوق کاتب سلامت و قوت می‌گیرد و هم هیئت حروف و ترکیبات در خیالش نقش می‌بندد؛ هم داوری‌اش اصلاح می‌شود و هم الگوهایی در ذهن او شکل می‌گیرد که می‌تواند بر مبنای آنها خط بنویسد و مشق قلمی کند.

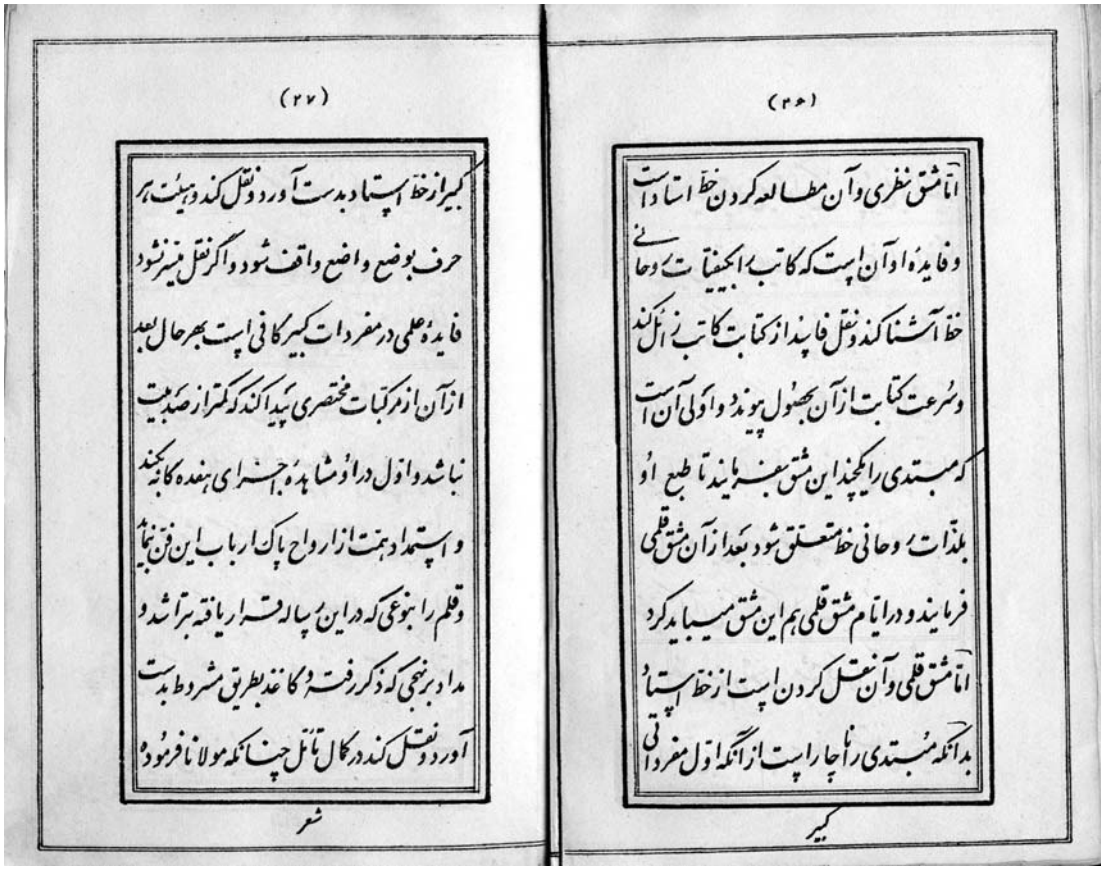

(۲۶)

اما مشق نظری و آن مطالعه کردن خط استاد است
و فایدهٔ او آن است که کاتب را کیفیات روحانی
خط آشنا کند و نقل فایده از کتابت کاتب زائل کند
و سرعت کتابت از آن بحصول پیوندد و اولی آن است
که مبتدی را یکچند این مشق بفرمایند تا طبع او
بلذات روحانی خط متعلق شود بعد از آن مشق قلمی
فرمایند و در ایام مشق قلمی هم این مشق میباید کرد
اما مشق قلمی و آن نقل کردن است از خط استاد
بدانکه مبتدی را چاره است از آنکه اول مفردات

کبیر

(۲۷)

کبیر از خط استاد بدست آورد و نقل کند و هیئت هر
حرف بوضع واضع واقف شود و اگر نقل میسر نشود
فایدهٔ علمی در مفردات کبیر کافی است بهر حال بعد
از آن از مرکبات مختصری پیدا کند که کمتر از صد بیت
نباشد و اول در او مشاهدهٔ اجزای هفده گانه بکند
و استمداد همت از ارواح پاک ارباب این فن نماید
و قلم را بنوعی که در این رساله قرار یافته بتراشد و
مداد بنحوی که ذکر رفته و کاغذ بطریق مشروط بدست
آورد و نقل کند در کمال تأمل چنانکه مولانا فرموده

شعر

ت ۳. باباشاه اصفهانی، *آداب المشق*، ص ۲۶ و ۲۷.

مشق قلمی تمرین عملی کاتب است. کاتب که ذوقش با مشق نظری اصلاح شده و صورت نیکوی حروف و ترکیبها در خیالش نقش بسته، دست به قلم می‌برد و از روی خط استاد مشق می‌کند. برای مشق قلمی، کاتب باید سرمشقهایی دست‌کم به اندازهٔ صد بیت از نوشته‌های استاد بیابد. سپس اجزای هفده‌گانه (دوازده جزء تحصیلی و پنج جزء غیرتحصیلی خط) را در آنها وارسی کند. آن‌گاه از ارواح پاک ارباب این فن استمداد کند و قلم و مرکب را به طریقی که در رساله گفته شده آماده کند. در این مدت، او نباید به خطی که روشش برخلاف روش استاد باشد نظر کند. کاتب باید یک سال این گونه مشق قلمی کند و بدون این مشق، خوش نوشتن محال است.

مشق خیالی آن است که کاتب بدون مراجعه به سرمشق، از صورت حروف و ترکیبات که در خیالش نقش بسته پیروی کند و بنویسد. «فایدهٔ این مشق آن است که کاتب را صاحب تصرف کند.» صاحب تصرف کسی است که خود صاحب سبک است و مقلد نیست. نویسنده در اینجا شأن تقید به سنت و در عین حال نوآوری را معین می‌کند.

کاتب باید حد اعتدال را میان مشق قلمی و مشق خیالی نگاه دارد؛ زیرا افراط در مشق قلمی او را مقلد بار می‌آورد و افراط در مشق خیالی خط او را بی‌مغز می‌کند.

> و این مشق چون بسیار بر مشق قلمی غالب شود، کتابت بی‌مغز شود. و اگر کسی به مشق قلمی عادت کند و از مشق خیالی گریزان باشد، بی‌تصرف شود؛ و او خواننده‌ای باشد که تصنیف دیگران فراگیرد و خود تصنیف نتواند کرد.[۴۶]

فصل چهارم «در بیان قلم تراشیدن» است. نویسنده در کمال دقت، روش انتخاب قلم نی و تراشیدن و قط زدن آن را توضیح می‌دهد. این فصل تأکیدی است بر اهمیت ابزار و مواد کار و اینکه کاتب باید خودْ ابزار و مواد کار را بسازد یا برگزیند و با آنها رابطهٔ وجودی برقرار کند. فصلهای پنجم و ششم، «در آداب مرکب ساختن» و «در

ترتیب کردن کاغذ»، نیز بر همین گونه به دیگر ابزارها و مواد کتابت اختصاص دارد.

می‌بینیم که باباشاه سخن را از آداب معنوی و باطنی آغاز می‌کند و به آداب ظاهری می‌رسد، اما در بیان آداب ظاهری، به‌آسانی به آداب باطنی بازمی‌گردد؛ آن‌چنان‌که گویی مرزی میان آنها نمی‌شناسد. سخن که از حمد خدای صاحب قلم و لوح و پیامبری آغاز شد که عالم طفیل مصحف هستی اوست، به صفات نفسانی کاتب می‌رسد. نویسنده سپس به جنبه‌های صوری خط می‌پردازد. در آنجا نیز الفاظی که برای تحصیل آن اجزا در خط به کار می‌برد از قبیل اصطلاحات صوفیان و عالمان اخلاق است. در همان مسیر، یادآور می‌شود که خط خوش مجموعه‌ای از عناصر خوش نیست؛ بلکه خود ترکیب اجزا نیز جداگانه موضوعیت دارد. آن‌گاه به صفات باطنی خط، صفا و شأن، می‌رسد. سخنی که با ضرورت پیراستگی نفس از صفات رذیله و آراستگی آن به صفات حمیده آغاز شده بود، به صفا و شأن نفس خطاط و خط او خاتمه می‌یابد. گویی همهٔ تمرینها، یا مشقها، برای آن است که خط کاتب خوش شود؛ و نیز برای آن است که وجود او خوش و قلب او پاکیزه و نفس او مصفّا شود. اگر در مراحل آغازی و میانی سلوکِ خوشنویسیْ مرزی میان حسن خط و حسن دل هست، در مراحل کمال، این مرز از میان برمی‌خیزد و دیگر خواننده نمی‌تواند به‌روشنی دریابد که سخن از صفا و شأن سخن از صفتی در خط است یا در صاحب خط.

***

رساله‌های آداب المشق اگرچه به خوشنویسی اختصاص دارد، آکنده از نکته‌هایی است که بر ویژگیهای غالب فرهنگ اسلامی، دیدگاههای استادان هنر، نسبت هنرها با خدا و اولیا و جهان، روشهای آموزش، روابط صنفی، نسبت ذهن و دست و عالم خارج، جایگاه انسان در صناعت، داوریهای ذوقی، اهمیت ابزار و ماده، و نسبت فعل هنری با سلوک نفسانی دلالت می‌کند. از این رو، این رساله‌ها را باید منبعی ارزشمند برای همهٔ هنرها شمرد و به استنباط این جنبه‌های فرهنگ ایرانی از آنها همت گماشت.□

کتاب‌نامه

آذرنوش، آذرتاش. «ابن قتیبه»، در: *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*.

ـــــــ . «ادب القاضی»، در: *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*.

آل داود، سیدعلی. «آداب الحرب و الشجاعة»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

ابن خلدون، عبدالرحمن. *مقدمهٔ ابن خلدون*، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، ۲ ج.

باباشاه اصفهانی. *آداب المشق*، چاپ‌شده با عنوانِ *رسالهٔ آداب المشق از تصنیفات مرحوم میرعماد الحسنی*، چاپ سنگی، ۱۳۱۷ق، مجموعهٔ خصوصی سیداحمد بهشتی شیرازی.

بهرامیان، علی. «ادب الکاتب»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

ـــــــ . «ادب الندیم»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

پورجوادی، نصرالله. «حسن و ملاحت: بحثی در زیبایی‌شناسی حافظ»، در: *دربارهٔ حافظ، برگزیدهٔ مقاله‌های نشر دانش (۲)*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵، ص ۳۹-۲۱.

حفیظی، مینا. «الادب الکبیر»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

ذاکرالحسینی، محسن. «آداب المشق»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

ذکاوتی قراگزلو، علیرضا. «الادب الدنیا و الدین»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

سجادی، صادق. «آداب البحث (و المناظره)، آداب مناظره»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

ـــــــ . «آداب المتعلمین»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

ـــــــ . «آداب سلوک»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

سمیعی (گیلانی)، احمد (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، معرفی آثار مکتوب از روزگار کهن تا عصر حاضر، ج ۱: آ-پ*، تهران، سروش، ۱۳۸۵.

عزالدین محمود کاشانی. *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، هما، ۱۳۶۷.

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس. *قابوس‌نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. *رسالهٔ قشیریه*، ترجمهٔ ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

کرامتی، یونس. «ادب الطبیب»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

مایل هروی، نجیب. «آداب الصوفیه»، در: احمد سمیعی (گیلانی) (و). *فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی*.

محمد بن منور میهنی. *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۶، ۲ ج.

ندیمی، هادی. «آئین جوانمردی و طریقت معماران (سیری در فتوت‌نامه‌های معماران و بنایان)»، در: *مجموعه مقالات [نخستین] کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران*، ج ۲، ص ۴۷۴-۴۴۸.

نسفی، عزیزالدین. *مجموعهٔ رسائل مشهور به کتاب الانسان الکامل*، تصحیح ماریژان موله، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران، سروش، ۱۳۸۴.

پی‌نوشتها:

1. Qayyoomi@eiah.org

استادیار دانشکدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی و عضو وابستهٔ فرهنگستان هنر

۲. *لغت‌نامهٔ* دهخدا، ذیل «ادب». برخی نیز گفته‌اند که «ادب» معرب نیست؛ بلکه ترجمهٔ واژهٔ فارسی «آیین» است.ـــ *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، ذیل «ادب الکبیر».

۳. *معیار اللغة*، ص ۶۱، نقل‌شده در *لغت‌نامهٔ* دهخدا، ذیل «ادب».

۴. *جواهر الادب*، نقل‌شده در *لغت‌نامهٔ* دهخدا، ذیل «ادب».

۵. *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، ذیل «ادب».

۶. *لغت‌نامهٔ* دهخدا، ذیل «ادب».

۷. *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، ذیل «ادب».

۸. *لغت‌نامهٔ* دهخدا، ذیل «ادب».

۹. ابن خلدون، *مقدمهٔ ابن خلدون*، ج ۲، ص ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵.

۱۰. علی بهرامیان، «ادب الکاتب».

۱۱. آذرتاش آذرنوش، «ابن قتیبه».

۱۲. مینا حفیظی، «الادب الکبیر».

۱۳. علیرضا ذکاوتی قراگزلو، «الادب الدنیا و الدین».

۱۴. یونس کرامتی، «ادب الطبیب».

۱۵. سیدعلی آل داود، «آداب الحرب و الشجاعة».

۱۶. علی بهرامیان، «ادب الندیم».

۱۷. عنصرالمعالی، *قابوس‌نامه*.

۱۸. آذرتاش آذرنوش، «ادب القاضی».

۱۹. صادق سجادی، «آداب البحث (و المناظره)، آداب مناظره».

۲۰. این کتاب را دکتر محمدباقر حجتی با عنوان *آداب تعلیم و تعلم در اسلام* به فارسی ترجمه کرده است.

۲۱. صادق سجادی، «آداب المتعلمین».

۲۲. نجیب مایل هروی، «آداب الصوفیه».

۲۳. صادق سجادی، «آداب سلوک».

۲۴. هجویری، *کشف المحجوب*، ص ۵۰۳-۵۰۲.

۲۵. همان، ص ۵۰۴-۵۰۳.

۲۶. همان، ص ۵۷.

۲۷. همان، ص ۴۹۴.

۲۸. همان، ص ۴۹۲-۴۹۱.

۲۹. همان‌جا. هجویری در «باب آداب السماع» سخنی دارد شایستهٔ تأمل. نک: هجویری، همان، ص ۶۰۹.

۳۰. قشیری، *رسالهٔ قشیریه*، ص ۴۷۹-۴۷۷.

۳۱. همان، ص ۱۲۱-۱۲۰.

۳۲. همان، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳۳. عزالدین محمود کاشانی، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، ص ۲۰۳.

۳۴. همان، ص ۲۰۷.

۳۵. همان، ص ۲۰۸.

۳۶. همان، ص ۲۸۳-۲۲۶.

۳۷. هادی ندیمی، «آئین جوانمردی و طریقت معماران (سیری در فتوت‌نامه‌های معماران و بنایان)».

۳۸. محمد بن منور، *اسرار التوحید*، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳۹. محسن ذاکرالحسینی، «آداب المشق».

۴۰. همان.

۴۱. این رساله چند بار به نام باباشاه به چاپ رسیده است؛ از جمله در: نجیب مایل هروی، *کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲؛ حمیدرضا قلیچ‌خانی، *رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته*، تهران، روزنه، ۱۳۷۳.

نسخهٔ مستند ما نسخهٔ چاپ سنگی متعلق به مجموعهٔ آقای سیداحمد بهشتی شیرازی است. روی جلد این نسخه آمده: «هو الله تعالی/ این رسالهٔ آداب المشق که از تصنیفات»، و در پشت جلد آن آمده است: «مرحوم میرعماد الحسنی است تمام شد در سنهٔ ۱۳۱۷». در انجامهٔ رساله آمده است: «قد تمّت هذه الرسالة الموسومة بآداب المشق علی ید العبد زین‌العابدین ابن مرحوم میرزا شریف القزوینی طاب ثراه بر حسب خواهش عالی‌جاه آقامیرزا اسدالله سمت تحریر یافت. سنهٔ ۱۳۱۷». پیداست که نسخه در حدود ۱۱۰ سال پیش تحریر و احتمالاً در همان حدود چاپ سنگی شده است.

از دوست دانشمندم آقای سیداحمد بهشتی شیرازی سپاس‌گزارم که این نسخه را در اختیار گذاشتند و اجازهٔ تصویربرداری و چاپ آن را دادند.

۴۲. نک: نصرالله پورجوادی، «حسن و ملاحت: بحثی در زیبایی‌شناسی حافظ».

۴۳. باباشاه اصفهانی، *آداب المشق*، ص ۲۰-۱۹.

۴۴. همان، ص ۲۲-۲۰.

۴۵. همان، ص ۲۶.

۴۶. همان، ص ۳۱-۳۰.